**مدت: 5/42 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که اگر بنابر وجوب کفایی اگر یقین دارد شخص که دیگری این تکلیف را انجام داده است خب دیگه بر او واجب نیست انجام بدهد و اگر اطمینان پیدا کرد گفتیم مشهور بین فقهاء این است که در این صورت هم لازم نیست برای این که فقهاء اطمینان را هم حجت شرعی می‌دانند معمولاً ولی دو نفر از فقهاء یکی مرحوم آقا ضیاء قدس سره در حواشی عروه‌شان و یکی هم از بعضی از بزرگان معاصر در کتاب الکافی‌شان در حجیت اطمینان علی الاطلاق مناقشه فرمودند و استناد مهم ایشان به این است که درسته بناء عقلاء بر عمل به احتیاط و بر عمل به اطمینان و اعتماد بر اطمینان است اما این سیره عقلائیه به واسطه روایات عدیده‌ای ردع شده از طرف شارع و آن روایات روایاتی بود که امام علیه السلام با ایجاد احتمال بعید که احتمال بعید ؟؟؟ اطمینان نیست، نافی اطمینان نیست در عین حال با ایجاد احتمال بعید ترخیص دادند در ارتکاب چیزی که اطمینان به وجودش هست. اطمینان به نجاست هست، اطمینان به عدم طهارت هست اما در عین حال چون یک احتمال بعیدی است که شاید طاهر نجس نشده باشد ترخیص دادند که آثار طهارت را بار کنند. و یا این که در مواردی تأکید بر یقین شده بود که آن روایات را دیروز خواندیم. خب آیا این فرمایش تمام است یا تمام نیست؟

در حقیقت در جواب این سخن در دو مقام می‌شود بحث کرد یک مقام این است که اصلاً مقتضی در این روایات تمام است یا نه، یعنی واقعاً این مطلبی که گفته شده در این روایات وجود دارد یا نه؟ و مقام ثانی این است که علی فرض این که وجود داشته باشد آیا روایات کفایت برای ردع سیره می‌کند یا کفایت نمی‌کند.

اما مقام اول ممکن است گفته بشود این روایات دال بر آن چیزی که مستدل معظم در صدد آن هستند دلالت بر آن نمی‌کند. اما بخشی از این روایات مثل روایت محمد بن مسلم که حالا آن روایت بعدی را می‌خوانم بعد محمد بن مسلم را عرض می‌کنم. مثل این روایت:

«هَلْ تَرَى الشَّمْسَ؟ عَلَى مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ دَع‏»، یا «ما عن الصادق(ع): لَا تَشْهَدَنَّ بِشَهَادَةٍ حَتّى‏ تَعْرِفَهَا كَمَا تَعْرِفُ كَفَّك‏»

این روایت در حقیقت قطع موضوعی را موضوع قرار داده نه قطع طریقی را. یعنی برای جواز شهادت یک معرفت ویژه‌ای را شارع شرط کرده و موضوع قرار داده. این قطع قطع طریقی نیست، این اطمینان اطمینان طریقی نیست، اطمینان موضوعی است. می‌فرماید اگر می‌خواهی شهادت بدهی هر علمی به درد نمی‌خورد، اطمینان به درد نمی‌خورد، علم به هر مرتبه‌ای از آن به درد نمی‌خورد. آن مرتبه‌ای از علم باید داشته باشی که مثل این که کف دستت را داری می‌بینی که حق الیقین است، عین الیقین است. بنابراین این سری روایات که تأکید و ترکیز می‌کند این‌ها دلالت نمی‌کند که در جایی که ما اطمینان و طریق می‌خواهیم قرار بدهیم نه موضوع برای حکم آن جا هم شارع می‌گوید اطمینان حجت نیست. همان طور که در اصول بیان شده قطع موضوعی و هم چنین اطمینان موضوعی این‌ها دائر مدار ادله‌اش هست و للشارع این که قبول بکند یا قبول نکند. حتی جایی ممکن است شارع در باب موضوعی قطع را قبول نکند، غیر قطع را قبول کند. مثلاً به قاضی می‌فرماید حق نداری به علمت قضاوت بکنی بلکه به بینّه باید قضاوت بکنی. در یک جاهایی قاضی حق ندارد به علمش قضاوت بکند اما اگر بیّنه قائم شد با این که این بینّه برای قاضی علم نمی‌آورد، آن جا شارع فرموده آن جا می‌توانی قضاوت بکنی چون این‌ها موضوعی هستند نه طریقی. پس این روایاتی که این چنین هست، این‌ها از گردونه استدلال خارج می‌شود.

و اما مثل روایت محمد بن مسلم؛

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ اسْتَيْقَنَ بَعْدَ مَا صَلَّى الظُّهْرَ أَنَّهُ صَلَّى خَمْساً قَالَ فَكَيْفَ اسْتَيْقَنَ قُلْتُ عَلِمَ...»

که این جا هم امام علیه السلام گفت که سؤال سائل از چی بود؟ «عَنْ رَجُلٍ اسْتَيْقَنَ بَعْدَ مَا صَلَّى الظُّهْرَ» حضرت می‌فرماید که چه جور شما یقین کردید «كَيْفَ اسْتَيْقَنَ؟ قُلْتُ عَلِمَ».

خب آن چیزی که استبعاد دارد و انسان جای سؤال تعجبی دارد علم صد درصد است اما اطمینان که این جوری نیست. اطمینان برای خیلی‌ها پیدا می‌شود علم صد درصد هست که خیلی نادر الوجود است ولی اطمینان که معمولاً در موضوعات، در این‌ها انسان اطمینان برایش حاصل می‌شود. خب اگر موضوع حکم... اگر اطمینان طریق بود به این که آقا پنج رکعت خوانده این حجت بود دیگه امام علیه السلام، این استبعاد نداشته که استبعاد بفرمایند. پس معلوم می‌شود اطمینان این جاها به درد نمی‌خورد بلکه یقین به درد می‌خورد.

خب این هم اولاً همان جوابی که در آن قبلی‌ها دادیم این هم همان است که این جا هم اگر دقت بکنید بعد الصلاة استیقان بود. حضرت می‌خواهد بفرماید بعد از صلات اطمینان هم کفایت نمی‌کند برای اعاده. یعنی تا مادامی که یقین صد درصد پیدا نکردی قاعده فراغ است. قاعده هم مال شک است؛ مواردی که شک داری درست انجام دادی یا انجام ندادی، پنج تا خواندی یا چهار تا خواندی. اطمینان هم اگر داری که، نه پنج تا خواندم ولی یقین نداری که پنج تا خواندی باز هم قاعده فراغ شرعاً جاری است. موضوعی است دیگه. فقط اگر یقین صد درصد پیدا کردی واجب است و قاعده فراغ جاری نیست. باز هم یک نوع یقین موضوعی است.

سؤال: اگر یقین حقیقی را می‌خواستند بفرماید چه جوری؟؟؟

جواب: این‌ جاها موضوعی است چون بحث این است که نماز را اعاده باید بکنی بعد از صلات هم هست. به حمل شایع در موضوعی دارد صحبت می‌شود. ما از این نمی‌توانیم تعدی بکنیم به طریقی بگوییم آن جا را ردع فرموده. موضوع موضوع قطع موضوعی است. محل بحث این است، حکمی که وارد شده در قطع موضوعی و اطمینان موضوعی وارد شده. به این روایت نمی‌توانیم استشهاد بکنیم برای این که در قطع طریقی و اطمینان طریقی هم شارع می‌گوید حجت نیست. این مال مقام امتثال است و بعد از صلات است، بعد از این که امتثال کرده هست می‌گوید یقین پیدا کردم. حضرت می‌گوید کجا یقین پیدا کردی، فوقش این است که اطمینان پیدا کردی.

سؤال: ؟؟؟ بینّه؟؟؟

جواب: چرا، بیّنه فایده دارد. چون شارع آن را به جای قطع ... بینّه اگر باشد ادله حجیت بیّنه و لذا اگر نه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، ردع کرده دیگه حالا اطمینان را این جا. فرض این است که اطمینان را ردع کرده.

این اولاً. ثانیاً این جا استیقن ممکن است بگوییم، ادعا کنیم در جامع بین یقین و اطمینان استعمال شده در مورد. چون همان طور که آقای نائینی فرموده است کلمه یقین، کلمه علم در روایات و آیات و السنه عرف فقط به علم صد درصد فلسفی گفته نمی‌شود. اگر شما... آدم ثقه‌ای به شما یک حرفی زد بعد می‌آیند می‌گویند می‌دانی چیه؟ می‌گوید آره می‌دانم. از کجا می‌دانی؟ می‌گوید زید گفت. و آن چه که برای انسان حاصل می‌شود از اخبار ثقات، گفته می‌شود می‌دانم. و محقق نائینی و غیر ایشان، عده‌ای از بزرگان علم اصول گفتند خروج موارد خبر ثقه از آیات ناهی عن العمل بالظن خروج موضوعی و تخصصی است، نه تخصیص است. چون در آن موارد اصلاً نمی‌گوید، علم است آن جا. یا آیه «لاتقف ما لیس لک به علم» گفتند آن جایی که خبر ثقهه قائم می‌شود از تحت این خارج است موضوعاً چون علم داریم. علم در لغت و در عرف معنایش قطع صد درصد نیست، این هم هست. خب اگر ما این حرف را بپذیریم که البته محل کلام است ولی قول بزرگانی است و تا یک حدودی هم ما قبول داریم این مسأله را. خب اگر ما این حرف را زدیم، امام فرمود این جا چه جوری یقین پیدا کردی؟ می‌گوید علمنا. و کیف استیقن، حضرت فرمود چه جور این آدم یقین پیدا کرده؟ قلت عَلِم. این علِمَ وقتی به معنای اطمینان هم بود، شامل اطمینان هم می‌شد پس آن استیقان هم که از این مسبب شده و معلول این است آن هم همان معنای عام است. بنابراین ثابت نمی‌شود که این حدیث «استیقن» آن به معنای یقین صد درصد باشد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله. چون باز اطمینان این که واقعاً... اطمینان به این که من پنج تا خواندم، اطمینان بخواهد حاصل بشود که پنج تا خواندم خیلی وقت‌ها... یعنی این هم معونه دارد، این هم به این زودی‌ها برای آدم پیدا نمی‌شود. «و کیف استیقن؟» یعنی چه جور اطمینان پیدا کرده حالا که حتماً این جوری است. چون به خصوص در مثل نماز و این‌ها که شیطان وسوسه زیاد ایجاد می‌کند. خیلی ها توی نماز شک می‌کنند، توی این چیزها شک می‌کنند و شاید هم اصلاً مورد این است که خیلی وقت‌ها افرادی هم که به ما مراجعه می‌کنند یا خود ما یادمان هست توی اوائل طلبگی و این‌ها که آدم هی از این شک‌ها زیاد برایش پیدا می‌شود و خیلی از آن موقع‌ها بعضی از علمای آن موقع، فضلای آن موقع خیلی خوب بود مراجعه به آن‌ها. خیلی آدم راحت می‌شد، می‌گفت کجا یقین کردی، کجا این جوری است. یعنی جوری حرف می‌زدند که موضوع را از دست آدم بگیرند. گاهی هم حالا که آدم فکر می‌کند آن موقع که آن‌ها این کار را می‌کردند شاید یک خرده مستبعد حالا آدم می‌بیند هست ولی خیلی‌ آن موقع راهگشا بود. از کجا می‌گویی این جور، از کجا یقین پیدا کردی؟ خب می‌گوید آقا زمستان است، برف آمده، فصل ذی الحجه هم بوده، حاجی هم برگشتند هی توی کوچه و برزن می‌بینیم گوسفند کشتند این‌ها همه به هم وصل شده بعد هم ماشین آمده رد شده، خیابان و همه جا چی شده بعد حالا کفش‌های ما و بعد حالا می‌آییم توی مسجد فلان. می‌گوید آقا کجا می‌دانی. می‌گوید یقین کردم. می‌گوید از کجا یقین کردی شاید یک کاغذی چسبیده ته کفش، یک برگی شاید چسبیده، از این چیزها. یک احتمالات این جوری که لعل این جوری بوده شما یقین کجا داری.

این هم وزانش این است که از کجا اطمینان داری. پس می‌خواهد بگوید به این زودی‌ها اطمینان حاصل نمی‌شود با همین حرف اطمینان را از دست او بگیرد. با همین حرف یقین را از دست او بگیرد. و برای او ایجاد شبهه بکند تا یقین و اطمینان او زائل بشود. بنابراین این‌ها را هم ما از آن نمی‌فهمیم که نه، اگر یک اطمینان مستقری بود می‌خواهد بگوید حجت نیست. بنابراین دو تا جواب این جا داده می‌شود؛

جواب اول این است که اولاً این باز مال مورد قطع موضوعی و اطمینان موضوعی است. این اولاً و آن جا ممکن است شارع این حرف را بزند.

ثانیاً از این هم صرف‌نظر بکنیم استیقن و این‌ها این جا همان به معنای جامع استعمال شده کما این که بعد گفته حضرت از کجا اطمینان پیدا کردی، یا یقین پیدا کردی؟ گفت عَلِمَ و علِمَ هم که عام است. پس بنابراین آن علِمَ که منشأ برای استیقن شده آن هم می‌شود یک معنای عام.

و جواب سوم این است که حضرت سلام الله علیه نمی‌خواهند با این طرح سؤال می‌خواهند چه کار کنند؟ می‌خواهند آن اطمینان و یقین را از دست او بگیرند. و با طرح این سؤال اطمینان و یقین را از او بگیرند. کما این که این جواب در آن روایت معروفی هم که هست که مال ابان که در بغداد بود که گفت من شنیدم که گفتند که دیه یک انگشت چقدر است، دیه دو انگشت، سه انگشت، در مرد و زن، بعد چهار تا که شد برگشت مال زن به نصف، گفتم ما جاء به شیطان، بعد‌ آمد خدمت حضرت، حضرت به او گفت. آن عبارتی هم که حضرت دارند آن جا هم کأنّ حضرت می‌خواهند یقین او را از دستش بگیرند. که نه، بی‌خود یقین پیدا کردی شما. نه این که یقین شما آن موقعی که گفتی درست نبوده، حالا که آمده حضرت می‌خواهد یقینش را از دستش بگیرند. به این که نه، تو توجه نداری، خب یک حکمتی اقتضاء کرده که خدای متعال در مورد زن این حکم را بفرماید، بی‌خود این جور توی ذهن شما آمده.

خب این جواب در مورد این روایت.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: برای این که بعد از نماز است، حضرت می‌‌خواهد بگوید که قاعده فراغ تا قطع صد درصد پیدا نکنی جاری است.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: قطع صد درصد. موضوع فراغ چیه؟ قاعده فراغ جاری است در غیر جایی که یقین جایی که یقین صد درصد داری. قاعده را شارع دارد جعل می‌کند دیگه. و در آن موارد بعد از فراغ از عمل قاعده فراغ را جعل کرده چه شک داشته باشی، چه مظنه داشته باشی، چه اطمینان داشته باشی، قاعده فراغ را جاری می‌کنی.

سؤال: اگر خبر ثقه عرفاً علم تولید کند خب ؟؟؟

جواب: بله.

سؤال: علم است این که.

جواب: خب علم است دیگه. آن هم می‌گوید «لاتقل ما لیس لک به علم» من علم دارم.

سؤال: ؟؟ جواب سوم؟؟؟

جواب: فعل است. این فعل حضرت لعل بر این باشد. حضرت سؤال فرمودند. این سؤال حضرت که فعلی است که از شما سر زده لعل منشأش این باشد که حضرت با این کار می‌خواهند، با این سؤال می‌خواهند ایجاد شبهه در ذهن او بکنند که الان مشکلی برای او پیش آمده که می‌گوید پنج رکعت خواندم، می‌خواهد دوباره برود اعاده بکند با این می‌خواهد حضرت ایجاد شبهه در ذهن او بکند و یک راهی که آخه از کجا، یک ذره دقت بکنید این یقین‌هایی که بدواً برای شما حاصل می‌شود، اطمینانی که همین جور... یک دقتی بکنید از بین می‌رود،‌ زائل می‌شود.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله ظاهرش ؟؟؟ کیف استیقن.

سؤال: خب شاید؟؟؟

جواب: احتمالش را هم بدهید کفایت می‌کند بر این که استدلال عقیم باشد.

خب روایات دیگری که ما داشتیم این بود که... صحیحه زراره و بکیر؛

«إِذَا اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ زَادَ فِي صَلَاتِهِ الْمَكْتُوبَةِ رکعةً، لَمْ يَعْتَدَّ بِهَا، وَ اسْتَقْبَلَ صَلَاتَهُ اسْتِقْبَالًا إِذَا كَانَ قَدِ اسْتَيْقَنَ يَقِيناً»

باز این جا همان جواب‌هایی که داریم می‌آید که باز این موضوعی است، کجا می‌گوییم باطل است حتماً «اذا استیقن یقیناً» اگر شما یقین کنید که موضوع را این قرار داده یا نه، اطمینان فایده‌ای ندارد. خب فوقش این است که اگر قبول بکند این مسأله را می‌گوییم باز موضوعی است نه طریقی. یعنی قاعده تجاوز، قاعده فراغ در اثناء عمل تا یقین پیدا نکردی ادامه بده، این موضوع. علاوه بر این که همان حرفی که آن جا زدیم این جا هم می‌آید. «اذا استیقن» ممکن است بگوییم این کلمه یقین مثل کلمه علم در عرف در جامع استعمال می‌شود. در جامع بین اطمینان و یقین استعمال می‌شود. خب اما جواب سوم دیگه این جا نمی‌آید چون ؟؟؟ این جا سؤال استفهامی نکرده بود، چون دارند چیزی را موضوع حکم قرار می‌دهند.

روایت دیگری که به آن استشهاد فرموده بودند صحیحه محمد بن مسلم بود؛

«عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي الَّذِي يَذْكُرُ أَنَّهُ لَمْ يُكَبِّرْ فِي أَوَّلِ صَلَاتِهِ فَقَالَ إِذَا اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ لَمْ يُكَبِّرْ فَلْيُعِدْ وَ لَكِنْ كَيْفَ يَسْتَيْقِنُ.»

باز این هم موضوعی است. نماز را شروع کرده رکوع رفته می‌گوید تکبیرة الاحرام نگفتم. «یذکر أنّه لم یکبّر فی اول صلاته» همین طور ایستادم و شروع کردم بسم الله الرحمن الرحیم، حمد را خواندم، تکبیرة الاحرام نگفتم. توی اثناء است دیگه. حضرت می‌فرماید اگر یقین صد درصد پیدا کرد بنابر این که یستیقن معنایش یقین صد درصد باشد. اگر یقین صد درصد پیدا کردی بله، اما اگر یقین صد درصد پیدا نکردی ادامه بده. خب چه اشکالی دارد که این جا قاعده تجاوز شارع دارد جعل می‌کند، موضوعش را عدم یقین صد درصد قرار داده برای قاعده تجاوز. کجا تجاوز جاری نمی‌شود؟ یقین صد درصد داشته باشیم. یقین صد درصد که نداشتی موضوع است برای قاعده تجاوز، چه مظنه داشته باشی، چه شک داشته باشی، چه اطمینان داشته باشی. باز این موضوعی است نه طریقی، ربطی به طریقی ندارد.

بعد حضرت فرمود: «وَ لَكِنْ كَيْفَ يَسْتَيْقِن‏» چه جور می‌شود یقین پیدا بکنی. خب حضرت می‌خواهد بگوید خیلی از این‌ها جاها هم که شما فرض می‌کنید یقین پیدا کردید. کجا یقین پیدا کردید. این هم برای این است که باز می‌خواهم درِ کار شیطان را توی نماز و این‌ها ببندم. یقین داری، نه. با این بیانات می‌خواهم بگویم خیلی از این‌‌ها درست نیست، یک تأملی بکن یقین شما زائل می‌شود.

خب این روایات جواب می‌توانیم این جوری بدهیم، این‌ها خیلی مهم نبودند. مهم آن دو تا روایت اول است که آن یک قدری دلالتش قوی بود. یکی این روایت بود که فرمود:

«فی صحیح زراره، فی من رأی فی ثوبه دماً أو منیّاً فی اثناء الصلاة»

حضرت فرمود: «تَنْقُضُ الصَّلَاةَ وَ تُعِيدُ إِذَا شَكَكْتَ فِي مَوْضِعٍ مِنْهُ ثُمَّ رَأَيْتَهُ فِيهِ وَ إِنْ لَمْ تَشُكَّ ثُمَّ رَأَيْتَهُ رَطْباً قَطَعْتَ وَ غَسَلْتَهُ ثُمَّ بَنَيْتَ عَلَى الصَّلَاةِ....»

اگر در اثناء نماز... قبل از نماز شک نکرده بودی، وارد نماز شدی رطباً توی نماز دیدی، این جا نماز را قطع می‌کنی، می‌روی می‌شوری بعد بنیت علی الصلاة که البته این جا با جمع بین روایات دیگر یعنی در صورتی که هیأت نماز از بین نمی‌رود و این شستن هم فعل کثیر نمی‌شود و موجب استدبار قبله و امثال ذلک هم نمی‌شود. بنابراین که این جور به واسطه آن‌ها این جور معنا کنیم و الا گفته شده یکی از اشکالات روایت... این روایت همین قسمتش این خلاف مسلّم فقه امامیه است. که بله وسط نماز پاشو برو آن لباس را توی رختشویی آن جا بشور و بعد دوباره بیا بقیه نمازت را بخوان. بنیت علیه. یا باید به حکم آن ضرورت حمل کنیم بر آن جایی که این فعل کثیر نباشد و مستلزم استدبار قبله و این‌ها نباشد یا بگوییم این قسمت حجت نیست.

حالا «لأنّک لا تدری لعله شیءٌ اوقع علیه» خب این یک خرده که مخصوص راجع به منی گفتیم دیروز، می‌گوید لعله الان یک منیّ‌ای افتاده به لباس‌مان. خب از کجا؟ این یک احتمال خیلی بعیدی است که امام علیه السلام دارند ابداع می‌کنند. چون احتمال خیلی بعید است پس آدم اطمینان دارد این شیء‌ای که اوقع علیه حالا باشد نیست. اطمینان داری این از قبل بوده ولی در اثر این احتمال خیلی خیلی نیشقولی بعید امام می‌فرمایند این اطمینان به این که این از قبل بوده حجت نیست. پس این جا ؟؟؟ از عمل به اطمینان. و چون این دیگه موضوعی نیست، طریقی هست، نجاست شرط واقعی برای صلات است یعنی مانع واقعی است و طهارت شرط واقعی است خب آن جوا‌ب‌های قبل را نمی‌توانیم بدهیم. یک مقداری این روایت انصافش این است که فعلاً به حسب ظاهر دارد ردع می‌کند.

این اولاً ممکن است جواب بدهیم که قبول، اما کجاست؟ در یک موضوع خاصی دارد ردع می‌کند. یعنی قطع طریقی در باب طهارت و نجاست. بله اطمینان طریقی را می‌گوید در باب طهارت و نجاست حجت نیست. اما جای دیگر هم حجت نیست؟ سیره را در جاهای دیگر هم دارد ردع می‌کند؟ این دلیل نیست. جاهای دیگه می‌توانی اطمینان پیدا کنی. مثلاً به یک کسی بدهکار بوده الان اطمینان دارد که پرداخته. خب کافی است، فقهاء می‌گویند کفایت می‌کند. این جا در بحث ما اطمینان دارد آن شخص را زید گفت افعل یا لاتفعل. خب می‌توانی دیگه اکتفاء بکنی بنابر وجوب کفایی. اطمینان دارد که الان در عصر ظاهر ده پانزده نفر فقیه مسلّم هست حالا بر من دیگه این مجتهد شدن واجب عینی است چون من به الکفایه وجود ندارد، اطمینان دارد ده پانزده نفر هستند تا پنجاه سال دیگه تأمین است. بعد از پنجاه سال هم که ما نیستیم. خب می‌تواند بگوید بر من واجب نیست،‌ من به الکفایه وجود دارد. و ... موارد عدیده. لباسش متنجس بوده الان اطمینان دارد آن را آب کشیده، شسته، می‌تواند بر آن اکتفا بکند. این‌ جاها را هم دارد ردع می‌کند؟ یا در خصوص این مورد. حالا آن اخیری که گفتم اشتباه بود چون همان باب؟؟؟ طهارت است. این اولاً.

پس ردع اگر هم رادع باشد این روایت در یک حوزه خاص دارد ردع می‌کند سیره را، نه در تمام موارد. هذا اولاً.

ثانیاً این مطلب از نحوه نقل ایشان این دلالت حاصل شده. وقتی به خود حدیث مراجعه می‌کنیم به این غلیظی تندی نیست که حضرت یک نکته خیلی بعیدی را ابداع فرموده باشند که منافات با اطمینان ندارد. چون آن جایی که خیلی بعید بود مسأله منی بود. که کسی دارد نماز می‌خواند یکهو می‌بیند لباسش منی است، احتمال می‌دهد همین الان یک منی پرید به لباسش. آقا این خیلی احتمالش بعید است. اما این که از قبل بوده نه، خیلی زیاد می‌شود از قبل باشد. به خصوص در لباس مشترک، در جاهایی که آن سابق‌ها که مردم لباس نداشتند. هستند، در فقه هم مطرح شده در مسائل فقهی که اگر ثوبین مشترکین هست. دو تا طلبه توی یک حجره زندگی می‌کنند یک لباس مشترک استفاده می‌کنند. آن وقت‌ها واقعاً این جوری بوده. یعنی الان ما تصور مثلاً پنجاه سال پیش، شصت سال پیش توی همین فیضیه که چه جور بوده برای ما الان مشکل است. پدر ما قدس سره می‌فرمود توی همین فیضیه من حجره داشتم، هم حجره‌ای ما فقط این مقدار چیز بود که حالا یک زرنگی داشت، یک جوری بود. حالا کجایی هم بود یادم رفته. که ایشان می‌گفت مثلاً دو زار گوشت می‌خرید آبگوشت درست می‌کرد، آبگوشتش را مثلاً ظهر می‌خورد و شب. ولی گوشت و نخود و لوبیا و این‌ها را نمی‌خورد. آن را می‌گذاشت برای صبح. یعنی یک آبگوشت این قدری درست می‌کرد سه وعده از آن استفاده می‌کرد. ظهر فقط یک مقداری از آب آن را می‌خورد. شب یک مقداری از آب آن را. فردا صبح بقیه‌اش را. آن وقت ایشان می‌گفت که حالا ما وضع‌مان از ایشان بدتر بود. صبح‌ها گاهی ما را هم دعوت می‌کرد می‌گفت بیا بخور. خیلی برای ما مزه می‌داد. می‌گفت مثلاً هفته‌ها می‌گذشت ما اصلاً نمی‌توانستیم گوشت درست کنیم. این جوری، ولی آن علاقه به حوزه و به معنویت و به راه خدا و به این‌ها این آن‌ها را این طور با استقامت قرار می‌داد که از این چیزها هراسی نداشتند و درس‌شان را می‌خواندند و انجام وظیفه می‌کردند.

حالا من روایت را از خود تهذیب بخوانم. چون در وسائل هم این روایت مقطعاً ذکر شده. هر جا به مناسبت باب بخشی از آن را آوردند که انسان کل حدیث را نمی‌بیند. این حدیث در تهذیب، جلد 1، صفحه 446، از طبع غفاری و 421 یا 422 از طبع آخوندی.

«عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ أَصَابَ ثَوْبِي دَمُ رُعَافٍ أَوْ غَيْرُهُ (بنابر این که عطف به دم باشد، یا أو غیرِه یعنی دم غیر رئاف) أَوْ شَيْ‏ءٌ مِنْ مَنِيٍّ فَعَلَّمْتُ أَثَرَهُ (جای آن را علامت گذاشتم) إِلَى أَنْ أُصِيبَ لَهُ مِنَ الْمَاءِ فَأَصَبْتُ وَ حَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَ نَسِيتُ أَنَّ بِثَوْبِي شَيْئاً وَ صَلَّيْتُ ثُمَّ إِنِّي ذَكَرْتُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ تُعِيدُ الصَّلَاةَ وَ تَغْسِلُهُ قُلْتُ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ رَأَيْتُ مَوْضِعَهُ وَ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَه‏ فَطَلَبْتُهُ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ فَلَمَّا صَلَّيْتُ وَجَدْتُهُ قَالَ تَغْسِلُهُ وَ تُعِيدُ قُلْتُ فَإِنْ ظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيَقَّنْ ذَلِكَ فَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً ثُمَّ صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ فِيهِ قَالَ تَغْسِلُهُ وَ لَا تُعِيدُ الصَّلَاةَ قُلْتُ لِمَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَكْتَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ أَبَداً...»

که این فراز فرازی است که برای استصحاب به آن استدلال می‌شود.

«قُلْتُ فَإِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَدْرِ أَيْنَ هُوَ فَأَغْسِلَهُ قَالَ تَغْسِلُ مِنْ ثَوْبِكَ النَّاحِيَةَ الَّتِي تَرَى أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهَا...»

علم اجمالی دارم که اصابه کرده اما نمی‌دانم کدام قسمت است، همان قسمتی که علم اجمالی داری ان قسمت را همه‌اش را بشور.

«حَتَّى تَكُونَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ قُلْتُ فَهَلْ عَلَيَّ إِنْ شَكَكْتُ فِي أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْ‏ءٌ أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ...»

اگر انسان شک بدوی دارد که آیا اصلاً نجاستی به لباس من برخورد کرده یا نه، این لازم است که نگاه کنم، بررسی کنم.

«قَالَ لَا وَ لَكِنَّكَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تُذْهِبَ الشَّكَّ الَّذِي وَقَعَ فِي نَفْسِكَ...»

نه لازم نیست. فقط اگر می‌خواهی این شکت را زائل بکنی تکویناً خب نگاه کن و الا نه، لزومی ندارد. که مرحوم استاد آقای حائری قدس سره در درس می‌فرمود این جمله دلالت می‌کند که احتیاط در باب نجاست و طهارت مطلوب شرع نیست. چون حضرت می‌فرماید فقط فائده‌اش این است که شک تکوینی تو را از بین می‌برد. و حسن هم نیست چون إنّما فرموده یعنی فقط و فقط فایده‌اش این است. اگر این فایده را داشت که امر استحبابی احتیاط امتثال می‌شد یا حسن احتیاط عقلی در این جا انجام می‌شد می‌گفت إنّما تذهب فایده آن نبود. ایشان از استفاده می‌فرمایند که نه، این احتیاط و این‌ها در باب نجاست و طهارت مطلوب شرع نیست.

«قُلْتُ إِنْ رَأَيْتُهُ فِي ثَوْبِي وَ أَنَا فِي الصَّلَاةِ قَالَ تَنْقُضُ الصَّلَاةَ وَ تُعِيدُ إِذَا شَكَكْتَ فِي مَوْضِعٍ مِنْهُ ثُمَّ رَأَيْتَهُ وَ إِنْ لَمْ تَشُكَّ ثُمَّ رَأَيْتَهُ رَطْباً قَطَعْتَ الصَّلَاةَ وَ غَسَلْتَهُ ثُمَّ بَنَيْتَ عَلَى الصَّلَاةِ لِأَنَّكَ لَا تَدْرِي لَعَلَّهُ شَيْ‏ءٌ أُوقِعَ عَلَيْكَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ.»

خب این ذیل اگر ما بگوییم انحفاظ شده در آن تمام آن که در صدر بود بما لها من الخصوصیة که خصوصیتش این بود که اصاب ثوبی دم رعافٍ أو غیره أو شیءٌ من منّی، توی تمام این‌ها اصابه اصابه هی که می‌گوید یعنی همان‌هایی که آن جا گفتم با تمام آن خصوصیات. آن وقت این پایینی هم یعنی بله اگر منی هم دیدی... حضرت می‌خواهد این جا بفرماید این منی را هم بفرماید لعله شیءٌ اوقع علیک. این بله همان استبعاد می‌شود همان چیزی بعیدی می‌شود که ایشان استفاده فرموده.

اما اگر نه دیگه، در ادامه آن صدر که گفته با آن مثال گفته. حالا این که می‌گوید وجدته یعنی نجاست را، نه نجاست منوی و با خصوصیت منویت بودنش. بلکه مقصود این است که اگر آن نجاست و قهراً چون آن چیز خیلی بعیدی است آن اصلاً مصداقش نیست. آن مراد نیست، بلکه همان خون است یا بول است یا امثال این‌ها است. خب بچه‌ای ممکن است بچه یکهو بول کرده، ایستاده هم هست خب ترشح می‌کند. یا سگی، گربه‌ای، این‌ها توی زندگی‌ها دیگه مخلوط بودند آن موقع دیگه. خب ممکن است ترشح این چنینی باشد یا بینی کسی خون آمده باشد، یا دست کسی از کنار من گذشته، خونی بوده به آن خورده و هکذا و هکذا از این چیزها زیاد است. آن خصوص آن منی. پس چون نام برده نشده در این ذیل‌ها و در بعدها و هیچ قرینه‌ای هم وجود ندارد بلکه قرینه بر عدم هست که آن چیز خیلی بعید است بلکه مورد قطع انسان است که آن انجام نمی‌شود دیگه این ذیل‌ها مقصود نیست. بنابراین این روایت شریفه هم نمی‌توانیم بگوییم که در ذیلش آن چیزی که حضرت دارند ابداع می‌فرمایند عبارت است از الغاء منی رطب فی اثناء الصلاة تا شما بگویید یک چیز بعیدی است. اصلاً نامی از آن در این ذیل نیست. بلکه مقصود نجاست است و آن چیزی که راوی در صدر گفته آن جا هم از باب مثال است که آن جا گفته. می‌خواهد بگوید اگر ثوب من نجس شد، «اصاب ثوبی دم رعافٍ أو غیره شیءٌ من منی»، مسلّم این‌ها خصوصیت در نظر او ندارد. بلکه می‌خواهد بگوید که نجس شده. حالا به نجاست دیگری غیر از این نجاسات. مثلاً اصابه بزاق کلب، اصابه بدن کلب. خب این‌ها هم شاملش می‌شود. اصابه میتة، اصابه یک ماء نجس، که این‌ها همه از باب مثال است دیگه. چون از باب مثال است و مقصود آن است حضرت که بعد می‌فرماید لعله شیءٌ اوقع علیک، این مال جایی است که به حسب عرفی احتمال عقلایی داشته باشد بنابراین این که این روایت دارد این جا را چیز می‌کند در مورد منی اگر نص بود بله. در حالی که چنین چیزی نیست. و هم چنین آن روایت موثقة عمار که منبع آبی داشتند، حضرت فرمود لعله شیءٌ اوقع،... همین حالا لعله شیءٌ واقعٌ علیک فلیس ینبغی أن تنقض الیقین بالشک.... لعله إنما یکون إنما سقطت فی تلک الساعة التی رآها، این احتمال بعیدی در آن مورد نیست. خب بله این منبع آب توی حیاط است. معمولاً کجا می‌گذاشتند؟ خب یا روی بلندی پشت‌بام می‌گذاشتند یا توی حیاط می‌گذاشتند. خیلی وقت‌ها هم این‌ها سر نداشته یا سقف نبوده. خب وقتی که این جور باشد احتمال این که این متسلخه همین حالا افتاده باشد. کلاغی این‌ها را از یک جا برداشته دارد می‌رود این از دهانش افتاده. یا گربه‌ای دارد رد می‌شود از دهانش افتاده. و امثال این‌ها. حضرت سلام الله علیه می‌فرماید ادعای احتمال دارند. حالا اگر خودش این احتمال را نمی‌دهد خب هیچی. این دارند حضرت این جا هم باز ادعای احتمال می‌فرمایند برای این که خیال او را راحت بکنند. حالا اگر خودش اطمینان دارد یا یقین دارد خب هیچی. پس بنابراین تمام این روایاتی که ایشان خواستند این‌ها را رادع قرار بدهند از این سیره عقلائیه بر عمل به اطمینان این‌ها مقتضی در آن‌ ناتمام است. این امر اول. این امر مهم است چون این شبهه در خیلی اذهان می‌آید و لذا ایشان طرح کردند و بزرگان دیگر طرح کردند که اطمینان شاید حجت نباشد. نه، این‌ها مقتضی در آن تمام نبود و اما جواب ثانی ان شاء الله فردا و صلی الله علی محمد و آله.

**پایان جلسه.**